

بدون مرز مرد پروازهای

برای اثبات تجاوز ایران به عراق بسازد (!) و در همه جای دنیا او را به عنوان خلبان متجاوز ایرانی معرفی کند. به او گفتند به تو پناهندگی می‌دهیم، برو در دانشگاه‌های عراق، هر دختری را که خواستی انتخاب کن، فردایش برایت شرعاً عقد می‌کنیم، اما مقاومتش باعث شد که هجده سال اسیر بماند و رژیم عراق سعی کند او را به عنوان یک گروگان نگه دارد.

اولین خلبان اسیر ایرانی، آخرین اسیری بود که پس از تحمل هجده سال شکنجه و ده سال سلول انفرادی به میهنش بازگشت. تنها دو سال به پایان اسارتش مانده بود که نیروهای صلیب سرخ از وجود او اطلاع یافتند. خبر زنده بودنش را هم اسرای هم‌بند اوایل اسارتش، به خانواده‌اش داده بودند.

* در نخستین روز ورودش به اسارتگاه، کنج دیوار گچی سلول جمعی‌شان، با ناخن نوشت: «این نیز بگذرد» و هرگاه، چشم‌هاشان به آن نوشته می‌افتاد، امیدشان به رها شدن از بند اسارت، بیش‌تر می‌شد.

* شبی از شب‌های دوران اسارت، دلش گرفت؛ هشت سالی را در «ابوغریب» گذرانده بود و پس از تصویب قطعنامه ۵۹۸، شش سالی می‌شد که در زندان

می‌دادند. خیلی اصرار کرد. این مأموریت برایش یک غرور ملی و دینی بود که بتواند به سهم خودش جواب دشمن را بدهد.

هدف‌ها را بمباران کرد اما هواپیما را با موشک زدند. ۹۸۰ کیلومتر در ساعت سرعت داشت. از ارتفاع شش هزار پایی، پریدن از هواپیما تقریباً به معنای خودکشی بود، ولی وقتی دید هواپیما آتش گرفته، چاره‌ای نداشت جز آن‌که بپرد. به همین دلیل ستون فقراتش به شدت آسیب دید.

* رژیم عراق می‌خواست از او یک مدرک زنده

نام: حسین لشکری
تولد: ۱۳۳۱، ضیاءآباد قزوین
تحصیلات: فارغ‌التحصیل دانشگاه نیروی هوایی
تاریخ اسارت: ۲۷ شهریور ۱۳۵۹
آزادی: ۱۷ فروردین ۱۳۷۷
شهادت: ۱۹ مرداد ۱۳۸۸

سال ۷۷ بود شاید. همان اوایل آزادی‌اش مهمان یکی از همسایه‌ها شده بود. یادش بخیر، چقدر با خواهرم سرک کشیدیم تا ببینیمش از لای در و چقدر هیجان زده بودیم. ضیاءآباد هم رفته بودیم؛ مهمان همان همسایه‌مان و همین باعث شده بود احساس نزدیکی بیشتری با او بکنیم. هنوز آن صحنه‌ها توی ذهنم جاندارند. برایش نامه نوشتیم و او و شجاعتش را ستودیم. اما هیچ‌گاه فکر نمی‌کردم چند سال بعد در اولین سالگرد شهادتش، در صفحه پلاک آشنا از او هم خواهیم نوشت.

* سرانجام پس از درخواست‌های مکرر یک جلد، فقط یک جلد، قرآن کریم به ما دادند تا چشم‌هامان را با آیاتش شست و شو دهیم. ساعات اسارت‌مان چه زود می‌گذشت. وقتی در فضای کوچک نمازخانه به ترجمه و تفسیر آن آیات شریفه می‌پرداختیم و خداوند را با تمام عظمتش احساس می‌کردیم که به ملاقات‌مان آمده است و برای ما از «رویش» سخن می‌گوید و از «تعالی» حرف می‌زند و از «آزادگی»؛ آن گونه که هرگز در مقابل هیچ چیز و هیچ کس تن به «اسارت» ندهیم. این گونه «آزاده» شدیم. این‌ها تفسیرهای شاعرانه‌ی من نا آشنا با شعر نیست؛ تعبیرهای عاشقانه‌ی اسیری است که هم طعم اسارت و جانبازی در راه خدا را چشید و هم از سرچشمه شهادت نوشید.

* ستوان یکم، ۲۸ ساله، خلبان هواپیمای جنگنده F۵ . مأموریتش انهدام واحدهای زرهی عراق در ۱۰ کیلومتری خاک عراق بود.

این واحدهای زرهی متعلق به سپاه دوم عراق بودند که پشت مهران مستقر شده و مرتب روی مهران آتش می‌ریختند. مأموریت را داوطلبانه انجام داد. با این که چنین مأموریت‌های حساسی را معمولاً رده‌های بالاتر مثل سرهنگ یا سرگرد هوایی انجام

